

اتحادیه فوتبالی که جهان را تغییر داد



استیون بل

مترجم: نوید صراف

در دسامبر سال ۲۰۱۸، من با همسرم برای ماه عسل به «کیپ تاون» در آفریقای جنوبی سفر کرده بودیم. در اسکله «ویکتوریا و آلبرت» با تعجب گام برمی‌داشتیم و نگاه‌مان به رستوران‌ها و بارهای مدرن آنجا بود؛ جایی که قایق‌های کوچک لب آب حسابی دلبری می‌کردند و احساس عاشقانه نابی به فضا بخشیده بودند. مسیر نگاه خانواده‌ها به سمت فوک‌هایی بود که در دریای فیروزه‌ای زیر نور آفتاب عاری از هر دغدغه‌ای به بازی و شیطنت خود می‌پرداختند. کوه «تیبیل» از دور خودنمایی می‌کرد و منظره‌ای زیبا را برای تمام افراد حاضر در منطقه روی بوم بی‌نقص خلقت برده بود.

بعد از مدتی بحث برای آنکه ناهار را کجا صرف کنیم؛ به یکی از جذاب‌ترین مناطق شهر یعنی جزیره «روبن» رفتیم. سفری ۲۰ دقیقه‌ای که تنها ۱۱ کیلومتر ما را جابه‌جا کرد اما انگار ما را از دری مخفی به زمانی دیگر در جهانی متفاوت فرستاد! ما در یک تور آزاردهنده اما آموزشی از سوی مردانی که زمانی در این جزیره زندانی بودند، شرکت کردیم. بعدازظهر جذاب ما(!) با نشان دادن منطقه‌ای از جزیره توسط یک زندانی سابق به ما که در آنجا همراه دیگر زندانیان به استراحت می‌پرداخت، به پایان رسید. آن ناحیه یک زمین ورزشی خشک، خاکی و وصله‌وصله بود. اطراف زمین سیم خاردار بلند به چشم می‌خورد و یک برجک مراقبت هم کمی آنطرف‌تر خودنمایی می‌کرد. درون زمین در هر طرف دروازه‌های فوتبال قرار داشت و پشت آنها تیرک‌های راگبی. زیر آن گرمای شدید و در آن لحظات، اصلاً نمی‌دانستم که روی یکی از مهم‌ترین ورزشگاه‌ها در تاریخ اجتماعی و سیاسی جهان ایستاده‌ام.

جزیره «روبن»، زندان سیاسی مخالفان دیکتاتوری حزب ملی به حساب می‌آمد؛ رژیمی ظالم که آپارتایدی سختگیرانه را پس از به قدرت رسیدن خود بعد از جنگ جهانی دوم اعمال کرد. بر اساس این آپارتاید نژادپرستانه در تمام آفریقای جنوبی، بیش از سه میلیون نفر بالاجبار از خانه‌های خود رانده و به مناطق کوچک و آلوده فرستاده شدند.

حزب ملی قوانینی جدید و جرایمی دور از انسانیت را به تصویب رساند

که به مقامات اجازه می‌داد تا حتی ملایم‌ترین مخالفان سیاسی و یا حتی مظنونان را دستگیر کرده و برای مدتی طولانی به پشت میله‌های زندان تبعید کنند. در حقیقت پروسه «محاكمه» و برگزاری «دادگاه» تنها یک تشریفات اداری محسوب می‌شد و این زندانی‌ها، طبق سیستم و منطق آپارتاید تنها به خاطر تفکرات‌شان متهم بودند. اتهام آنها نیز چیزی نبود جز «امید برای زندگی بهتر برای خانواده و مردم‌شان!»

ضمن اینکه بر اساس این قوانین؛ رنگین‌پوستان تنها یک‌ششم سفیدپوستان حق تحصیل داشتند زیرا «دولت» تحصیل کودکان رنگین‌پوست را امری بی‌هدف و البته خطرناک می‌دانست و معتقد بود آنها نیاز نیست «علم» به دست آورند! حتی آنها مهارت ویژه‌ای را هم نمی‌آموختند تا استخدام‌شان امری تقریباً غیرممکن باشد.

بازیکنان فوتبال و راگی سیاه‌پوست اجازه نداشتند تا در رده حرفه‌ای کنار سفیدپوست‌ها به میدان بروند. مردان جوان باهوش و خیابانی، از این مسائل خون‌شان به جوش آمد و خواستار تغییر شدند؛ افرادی که خود را آموزش می‌دادند و به گروه‌های سیاسی آن زمان غیرقانونی مانند کنگره ملی آفریقا و سازمان مردم آفریقای جنوب غربی، ملحق می‌شدند. مردمانی آزاده‌خواه که پس از دستگیری توسط نیروی پلیس به دستور دولت، برای گذراندن دوران محکومیت خود به جزیره «روبن» منتقل می‌شدند.

جزیره «روبن» تاریخی جهنمی دارد؛ این جزیره که به «آلکاتراز» آفریقای جنوبی معروف است با توجه به شرایط طبیعی خود در سه قرن اخیر، برای جدا نگه داشتن مجرمان سیاسی، فراری‌ها، جذامی‌ها و بیماران روانی از جامعه مورد استفاده قرار گرفته! از سال ۱۹۶۱، مخالفان سیاسی آخرین دسته‌ای هستند که برای شکنجه روحی و روانی به این زمین صاف و خشک –که کمتر از یک کیلومترمربع مساحت دارد– فرستاده شده‌اند.

دولت ساختمان‌های کوچکی برای مراقبت از زندانی‌ها در سلول‌هایی به اندازه قوطی کبریت ساخته بود. کابین‌هایی کوچک هم برای مأموران مسلح دولت تدارک دیده شد. گاهی در کنار سگ‌های آلستایان گرسنه قدم می‌زدند. زندانی‌های در زنجیر و گرسنه به کرات کتک می‌خوردند و مجبور بودند تمام روز در معدن کار کنند تا زمانی که دست و پای‌شان خونی شود! آنها در زمستان یخ می‌زدند و در تابستان سرخ می‌شدند!

مدیران زندان، رهبران گروه‌های سیاسی را در سلول انفرادی نگه می‌داشتند چرا که اعتقاد داشتند باهوشی و ایده‌های آنها برای آنکه میان دیگران پخش شود، خطرناک است و بهترین راه جدایی کامل آنها از سایرین بود. از جمله این رهبران می‌توان به رهبران حزب کنگره ملی یعنی «نلسون ماندلا» و «والتر سیسولا» اشاره نمود. چهره‌هایی که سال‌ها به خاطر گناهی نانوشته، در سلول‌هایی کوچک، عمر خود را سپری کردند. ماندلا در سال ۱۹۶۲ پشت میله‌های زندان افتاد و ۲۷ سال از عمر خود را در زندان پشت سر گذاشت که هجده سال از این مدت، در «جزیره شیطان» گذشت.

سایر زندانیان سیاسی مجبور بودند در یک سلول، کنار اعضای گروه‌های سیاسی دیگر و رقیب بنشینند. مسئولان زندان با اجرای این سیاست امیدوار بودند تا بذر نفاق را میان آنها بکارند و از هم گسیختگی بیشتری را درو کنند اما در عوض این زندانی‌ها بیشتر از تصور روی دووجه اشتراک به اتحادی عجیب دست یافتند؛ اول اینکه همه آنها از دولت و آپارتاید لجام‌گسیخته نفرت داشتند و دوم همه آنها عاشق فوتبال بودند. ورزشی که سال‌ها ورزش محبوب آفریقایی‌های غیر سفیدپوست به حساب می‌آمد.

با گذشت ماه‌ها و سال‌ها، زندانیان راه‌هایی یافتند تا با هم‌زمان خود در دیگر سلول‌ها و حتی رهبران‌شان در سلول‌های ارتباط برقرار کنند. برگه‌های مجاله شده و پاره به سلول‌های بغلی انداخته می‌شد که تا پیش از مواجهه با نور آفتاب کاملاً خالی و سفید بودند؛ اما پس از مواجهه با نور و گرمای آفتاب، پیامی که با شیر روی آنها نوشته شده بود، خود را نمایان می‌ساخت.

در سال ۱۹۶۳ بسیاری از هم‌سلولی‌ها در این زندان مخوف، عصرهای کسل‌کننده خود را با بازی کردن فوتبال با تویی تشکیل شده از روتختی‌ها پشت سر می‌گذاشتند. در همان هنگام بود که زندانی‌های با مهارت‌تر در فوتبال، کم‌کم مشخص و برای رقابتی‌تر شدن شرایط، تیم‌هایی به شکل عادلانه و دموکراتیک تشکیل شدند. امری که آنها را برای هدف اصلی حریص‌تر می‌ساخت.

زمانی که گروهی از زندانی‌ها از درخواست خود برای برگزاری یک مسابقه یازده نفره در بیرون زندان صحبت به میان آوردند، بسیاری از هم‌بندهای‌شان لبخندی از سر رضایت به لب آوردند. هر چند از همه مشکلات با خبر بودند

